

مسائل عملی حسابداری در شرایط تورمی

غلامرضا سلامی

آشاره:

با توجه به شرایط تورمی سالهای اخیر و تأثیر نامطلوب آن بر روی صورتهای مالی شرکتهای اخیراً وزارت امور اقتصادی و دارایی، پس از جلسات متعدد کارشناسی اقدام به تدوین «لایحه تجدید ارزیابی داراییهای اشخاص حقوقی» کرده است. نظر به اهمیت موضوع و نشان دادن آثار شرایط تورمی بر صورتهای مالی و راهحلهای مقابله با این آثار بر آن شدیم تا مقاله زیر را که در خردادماه سال ۱۳۷۴ در سمینار «حسابداری و گزارشگری مالی در شرایط تورمی» ارائه شده است، به عنوان زمینه‌ای برای مطالعه علاقه‌مندان به موضوع در این شماره منعکس کنیم.

تورم

تورم پدیده‌ای اقتصادی است که همه جامعه و بویژه حسابداران از آثار آن آگاهی دارند اما الزاماً قادر به تحلیل آن نیستند.

در اینجا نیز قصد تحلیل این پدیده در کار نیست و فقط به این نکته اشاره می‌شود که مانند بسیاری دیگر از پدیده‌های اقتصادی تفاوت‌های عمده‌ای بین آنچه ما در ایران به عنوان تورم می‌خوانیم با آنچه در حال حاضر در کشورهای پیشرفته صنعتی (یعنی کشورهایی که ما خط مشی حسابداری خود را از آنها اقتباس کرده‌ایم) تحت این عنوان مطرح است، وجود دارد.

در کشورهای صنعتی کاهش یا افزایش ارزش پول ملی الزاماً تناسبی با تورم موجود در آن کشورها ندارد، مثلاً افزایش بین ارزهای اروپایی در مقابل دلار (که در مورد این ژاپن در ماههای گذشته چیزی حدود ۲۵٪ بوده است) تأثیر ناچیزی بر روی نرخ تورم در آمریکا بر جای گذاشته است.

این در حالی است که همین افزایش برابری دلار در مقابل ریال ایران بلافاصله

تأثیر مهمی بر روی قیمت کالاها می‌گذارد (که البته در بعضی از کالاها بیشتر و در بعضی دیگر کمتر از افزایش نرخ برابری دلار است) و علت آن را باید در مسایل زیر جستجو کرد.

۱- در کشورهای پیشرفته صنعتی کاهش ارزش برابری پول مالی آنها در مقابل ارزهای خارجی از واردات می‌کاهد و تولید داخلی را افزایش می‌دهد. در عین حال پول ملی آنها در کوتاهمدت به جای ارز قابل استفاده است، درحالی که کشورهایی نظیر ایران ناچار به واردات بعضی از اقلام هستند و چون میزان ارز آنها محدود است و از پول ملی نیز نمی‌توانند برای خرید خارجی استفاده کنند، بنابراین قیمت ارزهای خارجی افزایش می‌یابد و این موجب افزایش قیمت کالاهای وارداتی و در نتیجه کالاها و خدمات داخلی است. افزایش قیمت کالاهای وارداتی باعث تقاضای بیشتر برای ارز می‌شود و این سیر تسلسل همچنان ادامه پیدا می‌کند تا جایی که طی مدت کوتاهی ارزش برابری پول ملی دهها

برابر و گاه صدها برابر (مثلاً ترکیه) در مقابل ارزهای معتبر کاهش می‌یابد.

۲- در کشورهای صنعتی پیشرفته به دلیل وجود کسش صادرات، کاهش ارزش پول ملی باعث افزایش صادرات آنها می‌شود و تأثیر کاهش قیمت کالاهای صادراتی را خنثی می‌سازد. در حالی که در کشورهایی نظیر ایران به دلیل فقدان کسش صادرات، کاهش ارزش پول ملی به همان میزان بر صادرات کشور نمی‌افزاید ضمن آنکه به دلیل محدودیت ظرفیت تولیدی، تأثیر خود را به نحو چشمگیری بر قیمت تولیدات داخلی می‌گذارد.

۳- امروزه در کشورهای پیشرفته صنعتی پدیده تورم کنترل شدنی است و خود دولتها چند درصد تورم را برای رشد رفاه اجتماعی مردم تجویز می‌کنند، زیرا این تورم از یک طرف موجب تحرک اقتصادی شده و از طرف دیگر قسمتی از آن به کشورهای در حال توسعه منتقل می‌شود. در مقابل، تورم، و کاهش ارزش پول ملی در کشورهای در حال توسعه باعث می‌شوند

کشورهای درحال توسعه کالاها و وارداتی خود را گرانتر بخرند اما کالاها را صادراتی را ارزانتر بفروشند و این موجب می شود قسمتی از ارزش افزوده کشورهای درحال توسعه به جیب مردم کشورهای پیشرفته صنعتی برود.

برای روشن شدن مطلب به طرح یک مثال اکتفا می شود. فرض کنیم برای تولید یک متر فرش ۴۰ رج کاشان ۵۰ ساعت وقت کارگر ایرانی صرف شود. اگر در ۲۰ سال پیش در مقابل ۱۵ متر فرش کاشان یک اتوموبیل گلف به قیمت ۱۵ هزار مارک دریافت می کردیم ارزش افزوده هر ساعت کار کارگر ایرانی به ۲۰ مارک بالغ می شد. حال چنانچه امروز بخواهیم اتومبیلی با همان کیفیت دریافت کنیم باید ۳۰ هزار مارک بپردازیم و برای جبران آن باید ۱۵۰ متر فرش با همان مشخصات صادر کنیم. در این صورت ارزش افزوده ناشی از هریک ساعت کار همان کارگر را به ۴ مارک تقلیل داده ایم، یعنی کارگر ایرانی باید ۵ برابر بیشتر کار کند تا کارگر اروپایی از رفاه بیشتری سود ببرد.

تأثیر تغییر قیمتها بر صورتهای مالی

هرچند اثر کاهش ارزش ریال در مقابل ارزهای معتبر خارجی بر روی نرخ تورم زیاد است ولی نباید کاهش برابری ریال در مقابل ارزهای خارجی را با تورم داخلی یکسان دانست و این اشتباهی است که بسیاری از مردم و حتی مسئولان اقتصادی مملکت در بعضی مواقع مرتکب می شوند. مثلاً وقتی که قیمت بنزین در ایران با کشورهای دیگر مقایسه می شود و متقابلاً راننده تاکسی خود را محق می داند که کرایه دریافتی خود را با دلار مقایسه کند، به دلیل همین برداشت اشتباه است.

مسئلاً میزان تورم در ایران به اندازه کاهش ارزش ریال در مقابل ارزهای معتبر

خارجی نبوده است. کاهش ریال در ۱۶ سال اخیر در مقابل ارزهای کشورهای طرف معامله عمده ایران به ترتیب، دلار آمریکا ۶ هزار درصد، آلمان و ژاپن تقریباً ۱۵ هزار درصد، فرانسه و انگلستان تقریباً ۸ هزار درصد بوده است که اگر متوسط کاهش ارزش ریال در مقابل این ارزها را ۱۰ هزار درصد فرض کنیم آنگاه باید سطح عمومی قیمتها ۱۰۰ برابر افزایش یافته باشد؛ حال آنکه مسلماً این طور نیست و طبق برآورد براساس شاخص قیمتهای خرده فروشی این افزایش حدود ۲ هزار درصد بوده و یعنی ۲۰ برابر افزایش یافته است.

حتی اگر آمار و اطلاعات درخور اتکایی در این زمینه وجود نداشته باشد این موضوع را می توان از طریق تجربی با استفاده از ارقام واقعی، بررسی کرد.

بحث اخیر برای موضوع مورد نظر ما بسیار بااهمیت است زیرا می خواهیم تاثیر تغییر قیمتها را بر صورتهای مالی معین کنیم. اگر افزایش شاخص قیمتها را ملاک قرار دهیم در آن صورت برای ماشین آلات، ابزار و مواد اولیه وارداتی به ارقام و اعداد غیرمنطقی و بسیار پایینتر از ارزش جایگزینی آنها دست خواهیم یافت و اگر کاهش ارزش ریال در مقابل ارزهای معتبر خارجی را در نظر بگیریم آنگاه در مورد زمین، ساختمان، تأسیسات و حصه دستمزد و سربار بهای تمام شده کالای ساخته شده و مواد اولیه داخلی، مشکل پیدا می کنیم و به اعداد دور از انتظار و به مراتب بالاتر از ارزش جایگزینی آنها خواهیم رسید.

این شیوه یعنی تاثیر افزایش شاخص قیمتها بر حقوق صاحبان سهام، و ارقام غیرپولی ترانزنامه و فروش و عوامل تشکیل دهنده بهای تمام شده کالای فروش رفته از دهه ۱۹۳۰ در آمریکا مطرح بود ولی از ابتدای دهه ۷۰ میلادی با افزایش نرخ

تورم در آمریکا و انگلستان بحث به کارگیری مدل حسابداری قدرت خرید ثابت و در پی آن حسابداری قیمتهای جاری مطرح شد و تا اواخر دهه ۸۰ میلادی که نرخ تورم در این کشورها کاملاً به حالت عادی برگشت این بحث ادامه داشت.^۱

در همان دهه ۷۰ جنب و جوش عظیمی جهت پیدا کردن راه حلی برای ارائه اطلاعات صحیح حسابداری در شرایط تورمی در این کشورها شروع شد و منجر به جر و بحثهای جنجالی و موافقتها و مخالفتهای علمی و گهگاه سیاسی و ابداع تکنیکها و روشهای پیچیده ای گردید که شرکتها بومی هم قادر نبودند از این روشها استفاده کنند. و سرانجام با فروکش کردن نرخ تورم در این کشورها این قضیه حسابداری «قدرت خرید ثابت» و «قیمتهای جاری» هم فروکش کرد. به عکس درست تقریباً از همان زمانها (دهه ۷۰) در بسیاری از کشورهای درحال توسعه نظیر برزیل، آرژانتین، ترکیه و ایران افزایش قیمتها شدت گرفت. اطلاعاتی در دست نیست که در این کشورها چه راه حلی برای مقابله با پدیده تورم حاد پیدا کردند، ولی در مورد ایران متأسفانه باید گفت که غیر از چند مقاله مربوط به سیر تحولات حسابداری در شرایط تورمی در کشورهای آمریکا و انگلستان و ترجمه چند استاندارد از کمیته استانداردهای بین المللی حسابداری و احتمالاً ترجمه چند مقاله تحقیقی و آموزشی که گهگاه بسیار مفید و آموزنده بود، کار دیگری انجام نشد.

و اما کمیته تدوین استانداردهای ملی حسابداری و حسابرسی که یگانه مرجع مورد شناخت قانون در این زمینه هست همه چیز را منوط به تدوین چارچوب نظری کرد و با تطویل کار کمیته مربوط سرانجام کمیته تدوین رهنمودهای حسابداری در اواخر سال ۱۳۷۳ تعداد ۱۰

رهنمود شامل بیانیه شماره ۱ چارچوب تهیه و ارائه صورتهای مالی را منتشر کرد ولی این رهنمودها که بسیار خوب تدوین شده است نتوانست راه حلی برای ارایه اطلاعات حسابداری در شرایط تورمی ایران ارایه دهد و جای تعجب است که در بند ۸ بیانیه شماره ۱ به عبارت زیر برمیخوریم. «با توجه به شرایط موجود حاکم بر محیط حسابداری واحدهای تجاری در کشور و توافق عمومی در حال حاضر به موجب این رهنمود، مدل حسابداری مورد استفاده مبتنی بر «بهای تمام شده تاریخی بازیاقتنی» و مفهوم سود در قالب «نگهداشت سرمایه اسمی» در نظر گرفته شده است.»

به این ترتیب مدیران مالی ما طبق روال ۱۵-۱۰ ساله اخیر بناچار باید داراییهای ثابت و کالاهای خریداری شده با دلارهای ۷۰، ۶۰۰، ۸۰۰، ۱۴۰۰، ۱۷۵۰، ۲۳۴۰، ۲۸۰۰ و ۴۲۰۰ ریال را در یک ترازنامه با هم جمع کنند و همراه با صورتحساب سود و زیان مبتنی بر مصرف همین مواد و مستهلک کردن همین داراییها جهت حسابرسی در اختیار حسابرسان قرار دهند و حسابرسان ما هم خشنود از رعایت اصل ازلی و تغییرناپذیر بهای تمام شده تاریخی از جانب مدیران مالی، عمدتاً اظهارنظر کنند که صورتهای مالی ارایه شده وضعیت شرکت را در تاریخ ترازنامه و نتایج عملیات آن را برای دوره منتهی به تاریخ ترازنامه طبق اصول پذیرفته شده حسابداری که اساس آن با سال گذشته یکسان بوده به نحو درست و منصفانه نشان می دهد.

از طرف دیگر مدیران شرکتهای کماکان سودهای ۳۰۰ درصد یا بیشتر را تقسیم می کنند و این موفقیت را گهگاه نتیجه مدیریت درخشان خود قلمداد می کنند و بدیهی است وزارت دارایی به این سودهای ابرازی نیز قناعت نکرده و با چند برابر کردن

آن حقوق مردم را بویژه از شرکتهای تحت پوشش استیفا می نماید. و اما در بازار سرمایه وضع از این هم مشعشعتر است؛ تحلیلگران این بازار در مقابل شوق بی حد سرمایه گذاران خرده پا سهام را مانند سال ۱۳۷۰ یا قیمتهای سه سال بعد توصیه کرده تا مجدداً رونق سال ۱۳۷۰ تکرار شود. و امید است که سقوط سال ۷۰ تکرار نشود. حال باید دید آیا کمیته تدوین رهنمودهای حسابداری می توانست پیشنهاد دیگری ارایه کند یا خیر. به نظر می رسد خیر؛ زیرا در هیچ یک از کشورهای مطرح تاکنون جرات تغییر واحد یا مبنای اندازه گیری به وجود نیامده است و پیشنهادها حداکثر از تهیه صورتهای مالی مکمل ضمیمه صورتهای مالی اصلی فراتر نرفته است، با این حال با چنان موج مخالفتی مواجه شده است که از آن هم گذشته اند. البته اگر وضعیت تورمی قابل توجه در کشورهای پیشرفته صنعتی به طور مستمر وجود می داشت تردیدی نیست که ما امروز راه حل مدونی پیش رو داشتیم اما حقیقت این است که آنها هر کار می کنند برای رفع مشکلات خود می کنند (و این هم طبیعی است) و احتمالاً اگر کاری که انجام داده اند برای سایر جوامع مفید باشد خوشحال هم خواهند شد.

یگانه راه حل حسابداری برای کشورهایی که به تورم حاد دچارند، ظاهراً توسط کمیته استانداردهای بین المللی حسابداری تحت استاندارد شماره ۲۹، ارایه شده است. قضاوت این امر که این استاندارد تا چه حد مشکل گشای مسایل ما خواهد بود با جامعه حسابداران است. اما به نظر می رسد به دلیل عدم درک صحیح دیگران از مسایل ما، فقط خود ما هستیم که می توانیم این مشکل را حل کنیم و این ممکن نیست مگر مجموعه متخصصان حسابداری اعم از دانشگاهی، حرفه ای و مدیران مالی با

بررسی مسایل از دید علمی و عملی به این مهم بپردازند.

در این مقاله ابتدا راجع به هدفهای حسابداری، هدف و ویژگیهای صورتهای مالی، و چارچوب مفهومی بحث خواهد شد و سپس نگرانیها و تحلیل عملی تاثیرات تورم بر اقلام ترازنامه و سود و زیان بنگاه اقتصادی طرح می شود و سرانجام در قسمت آخر راه حل عملی برای این مشکل ارایه خواهد شد.

هدفهای حسابداری

از پیدایش تمدن تا پایان قرون وسطی اندازه گیری و مستندسازی رویدادهای اقتصادی چه در فعالیتهای اقتصادی انفرادی و چه در امور دیوانی، از هدفهای اصلی حسابداری بوده است.

در اواخر قرن پانزدهم پس از ابداع حسابداری دوطرفه و در پی آن کشف امکان تفکیک شخصیت بین صاحب سرمایه و بنگاه اقتصادی، تحول اساسی در حسابداری به وجود آمد.

این تحولات باعث شد مفهومی حقوقی و حسابداری برای سرمایه به دست آید که کاملاً با مفهوم اقتصادی آن متفاوت است. طبق این مفهوم، سرمایه مالی در واقع نقطه اتصال صاحب سرمایه به بنگاه اقتصادی است یعنی نمایانگر ادعای حقوقی (و نه الزاماً میزان این ادعا) مالکیت وی نسبت به بنگاه اقتصادی است.

این تحولات همچنین باعث شده است که اندازه گیری سود در مجموعه ای از فعالیتهای اقتصادی که در یک بنگاه صورت می گرفت، امکانپذیر باشد. به نظر می رسد سود اقتصادی قابل اتکا فقط از طریق حسابداری قابل اندازه گیری بوده و تفکیک مفهوم اقتصادی و حسابداری سود فاقد منطق است.

پیدایش مفهوم سرمایه مالی و امکان

اندازه‌گیری سود در قالب شخصیت حسابداری، باعث پیدایش شخصیت حقوقی و این یک بنوبه خود باعث گسترش روزافزون شرکتهای تجاری کوچک تا بزرگ و کارتل‌های امروزی گردید. اگر ما حسابداران ادعا کنیم که حسابداری دوطرفه یکی از مهمترین عوامل توسعه اقتصادی جامعه بشری بوده است، حرف نامعقولی نزده‌ایم.

به هر صورت حسابداری سالهاست که علاوه بر حفظ، طبقه‌بندی، تلخیص و انتقال اطلاعات مالی مهمترین ابزار سنجش فعالیت‌های اقتصادی بوده است. البته حسابداری امروزه مدعی تعیین بازده سرمایه‌گذاری برای سرمایه‌گذاران نیست زیرا حسابداری فقط سود عملکرد را تا حد امکان مشخص می‌سازد و عایدی سرمایه^۲ توسط بازار سرمایه کارا و یا تحلیلگران مالی مشخص می‌شود. ولی بدون اطلاعات حسابداری منعکس‌کننده تصویری درست و منصفانه از وضعیت مالی و نتیجه عملکرد یک بنگاه اقتصادی، تعیین منطقی این عایدی و در نتیجه تعیین بازده سرمایه‌گذاری و نهایتاً ارزش سرمایه‌گذاری (قیمت سهام) برای استفاده‌کنندگان از صورتهای مالی ناممکن است.

با این توضیح، امروزه وظیفه اطلاع‌رسانی مهمترین وظیفه حسابداری شناخته می‌شود.

استفاده‌کنندگان از اطلاعات حسابداری

و اما این اطلاعات، یعنی نتایج کار حسابداران برخلاف آنچه جوامع حرفه‌ای غربی عنوان می‌کنند صرفاً برای سرمایه‌گذاران و بستانکاران و احیاناً کارکنان تهیه نمی‌شود. بنگاه اقتصادی در کل جامعه مانند یک انسان عمل می‌کند؛ اگر بتوان گفت که از نتایج اطلاعات پزشکی یک پزشک فقط خانواده و اطرافیان او استفاده

می‌کنند در این صورت استفاده‌کنندگان از اطلاعات حسابداری فقط سرمایه‌گذاران و بستانکاران و کارکنان بنگاه اقتصادی هستند اما همان‌گونه که اصل فایده یک انسان متفکر و دانشمند مستوجه کل جامعه می‌باشد، اطلاعات حسابداری بنگاههای اقتصادی نیز علاوه بر یک گروه خاص باید از طریق دولت مورد استفاده کل جامعه باشد.

البته این موضوع نباید به مجوزی جهت مداخله دولت و یا سایر افراد در امور بنگاههای اقتصادی تبدیل شود، بلکه موازین قانونی باید چنان تدوین شده باشند که اطلاعات حسابداری به نحوی صحیح و بی‌طرفانه انتشار یابد و خود دولت و تحلیلگران اقتصادی به جهت حفظ منافع همه مردم بتوانند با اطمینان خاطر از این اطلاعات استفاده کنند.

هدف صورتهای مالی

هدف اساسی صورتهای مالی کاربرد اقتصادی آن است، یعنی استفاده‌کنندگان از این صورتهای مالی باید قادر باشند با مطالعه صورتهای مالی اساسی و یادداشتهای توضیحی ضمیمه آن از نظر اقتصادی تصمیمگیری کنند یا این صورتهای مالی را در اطلاعات دیگری که به نوبه خود مبنای تصمیمات اقتصادی خرد و کلان قرار می‌گیرد، مورد استفاده قرار دهند. برای تأمین این هدف لازم است، صورتهای مالی دارای دو خصیصه کیفی تا حدودی متضاد، مربوط بودن و قابل اتکا بودن باشند.

اطلاعاتی مربوط است که بودن یا نبودن آن برای تصمیم‌گیرنده اهمیت دارد و در صورت وجود می‌تواند به استفاده‌کننده کمک کند تا حوادث آینده را پیشبینی کند یا انتظارات قبلی خود را تأیید یا اصلاح کند. اطلاعاتی مربوط است که قابلیت ارزیابی و سنجش عملکرد بنگاه اقتصادی را در حد

مأموریت خود داشته باشد. اطلاعاتی مربوط است که قابلیت مقایسه با اطلاعات بنگاههای اقتصادی مشابه و اطلاعات گذشته خود بنگاه اقتصادی را داشته باشد.

و اما اطلاعاتی قابل اتکا و اعتماد است که متکی به مستندات پذیرفتنی از نظر عرف و قانون باشد و تا حد امکان از قضاوت‌های ذهنی تهیه‌کنندگان آن به دور باشد. به عبارت دیگر عینیت مبنای تهیه اطلاعات قابل اتکا است و نه ذهنیت.

چنانکه صورتهای مالی بنگاه اقتصادی در عین مربوط بودن قابل اتکا هم باشد، در این صورت می‌توان گفت که این صورتهای تصویری درست و منصفانه از وضعیت مالی و نتیجه عملکرد آن بنگاه را منعکس می‌سازد و به همین دلیل می‌تواند مبنای تصمیمگیریهای اقتصادی قرار گیرد.

چارچوب مفهومی

برای رسیدن به هدف اساسی صورتهای مالی و حفظ ویژگیهای یاد شده برای صورتهای مالی، در هر جامعه باید دستور عمل داشت و این دستورعمل باید در آن جامعه و در شرایط حال و آینده تجارت جهانی در کل جامعه بشری در اصول یکسان باشند. بنابراین نیاز به تدوین استانداردهای حسابداری داریم که این استانداردها شامل اصول عملیاتی و روشها و رهنمودهای حسابداری می‌باشد.

از آنجا که حسابداری دانشی است انسانی، از این رو دستورعملها و قواعد آن نمی‌تواند بر مبنای اصول طبیعی^۳ و فرضیه^۴ بنا نهاده شود و باید مبتنی بر اصول موضوعه^۵ و مفروضات عقلی^۶ تدوین شود.

مجموعه این فرضیات و اصول در علوم طبیعی و نظری، چارچوبی را ارائه می‌دهد که به آن چارچوب نظری^۷ گفته می‌شود و در علوم انسانی این مفروضات و اصول

موضوعه، چارچوب عقلایی یا مفهومی^۸ را ارایه می‌کند.

از آنجا که فرض بر این است که عقل و درک انسان صرف‌نظر از موقعیت جغرافیایی و شرایط اقتصادی و اجتماعی وی در کلیه جوامع بشری یکسان است بنابراین چارچوب عقلایی (مفهومی) حسابداری باید در کلیه جوامع یکسان باشد. بنابراین تلاش برای ایجاد یک چارچوب مفهومی مستقل در هر جامعه، غیر از صرف وقت و انرژی همین اندک محققان، نتیجه دیگری ندارد.

البته تفاوت شرایط بین جوامع مختلف وجود دارد و می‌تواند در تصمیمگیری نسبت به موارد زیر تاثیر گذارد.
الف - اولویت قرار دادن یکی از ویژگیهای

قابلیت اتکا یا مربوط بودن از یک طرف، ب - انتخاب و کاربرد استانداردهای مناسب هر جامعه از طرف دیگر.

در جوامع در حال توسعه قابلیت اتکا از اهمیت خاصی برخوردار است. در این جوامع چه از نظر روانی و چه از نظر حقوقی اشخاص ترجیح می‌دهند در جایی سرمایه‌گذاری کنند یا به جایی وام دهند که داراییهای آن را به طور عینی حس کنند و مطمئن باشند که داراییها و بدهیها و هزینه‌ها و درآمدها مستند بوده و قابل اثبات است. همین احساس بر نظام مالیاتی این کشورها حاکم است.

تغییر در چارچوب حال بینیم کدام از مفروضات بنیادی

(مفاهیم بنیادی) قابل دستکاری هستند؛ مسلماً هیچیک.

آیا می‌توان دوره مالی تعیین نکرد؟ آیا می‌شود شخصیت صاحبان بنگاه را از شخصیت بنگاه جدا نکرد؟ آیا قانون اجازه می‌دهد برای اندازه‌گیری رویدادها از چیزی غیر از واحد پول ملی استفاده کنیم؟ آیا می‌شود برای بنگاهی که در حال مرگ است دستورعمل زندگی کردن (تداوم فعالیت) نوشت؟

البته در مورد اصول موضوعه وضع اندکی فرق می‌کند. این اصول از جانب خود انسان وضع شده و هر قاعده انسانی می‌تواند استثناهایی داشته باشد که باید بدرستی تبیین شود و واقعاً حکم استثنا را داشته باشد. مثلاً قواعد شناخت درآمد، در

مدلهای حسابداری



